

استراتژی و هدایت توسعه شهری. 1

مقدمه:

انچه تاکنون در این سایت در رابطه بابخش شهری ، مسائل وموانع توسعه ان وهمچنین نحوه برنامه ریزی شهری رایج درکشور مطرح گردید ، به روشنی مبین این واقعیت بودند که : ازیک سو بخش شهری کشوربا مشکلات وموانع ساختاری متنوعی، درراه توسعه خود ، مواجه است . از سوی دیگر آنچه تحت عنوان برنامه های توسعه درسطح کلان ، ودر رابطه با شهرها ، برنامه ریزیهای شهری، انجام شده انچنان که باید - حال به هر علت - در تعامل ، با روند توسعه ی بسیار کند وتوام با مشکلات وکاستی های فراوان ، پنجاه شصت سال گذشته ، انجام نشده است . بگونه ایکه میتوان ادعا نمود : بعلت بیگانگی برنامه ریزی شهری وفضائیء جاری با نیازهای واقعی توسعه کشور ، برنامه ها اکثرا" باروند های درجریان در تقابل بوده ، و بهمین سبب شرایط پرتناقضی را بوجود آورده اند .

کتمان نمیکنیم ، با طرح این موضوع یعنی : لزوم تدوین یک استراتژیء (راهبرد) هدایت توسعه

دربخش شهری با توجه به محدودیت ها ویا مشروط کننده های ساختاری وضع موجود ، قصدمان دامن زدن به این بحث تانجائی است که : بتوان ابعاد مختلف پدیده های موردنظروتناقضات پیشگفته را بیش از پیش شناخته و سپس به نقد انها پرداخت . همچنین الگوهای وارداتی وتقلیدی را چنان مورد توجه قرار داد وانها را بصورت همه جانبه بررسی ووارسی نمود که ، بجای کلیشه نمودن انها ، بتوانیم ، ازتجربیات دیگران درحدی که مورد نیازوکاربرد هستند ، استفاده نمائیم . برنامه ریزی شهری ویا بطورعام سیاست گذاری های مربوط به سازمان یابی فضا را از تقلید الگوهای وارداتی ، که همواره بگونه ای دستوری وسلبی اعمال شده ودرعمل راه بجائی نبرده اند ، رهانیده انها را ، بتدریج به وسیله یا راهبرد هدایت روند شکل گیریء سازمان یابی فضا ، درجهت تعامل باروند توسعه وتسهییل تحقق موفقیت امیز این روند ، تبدیل نمود .

برای نیل به این هدف ، گذشته از ملاحظات نظری مربوطه و برداشت هائی که در این زمینه قابل طرح اند ، ضروری میدانیم به ابعاد مختلف اقتصادی ، اجتماعی و سیاسیء روند تحولات کشور در دوران معاصر ، از جهات مختلف و در رابطه با ویژگیهای ساختاری بخش شهری کشور ، اشاره ای داشته باشیم . البته در بخشهای قبلی در این سایت در حد امکان جوانب مختلف وضع موجود شهری کشور مطرح شدند . اما واقعیت این است که آنچه تاکنون مطرح نموده ایم در واقع در حد یک توجه کلی به جوانب مورد نظر بوده است .

اکنون از آنجا که چنین مطالعاتی انطور که باید در دسترس نیست و یا اینکه انجام نشده ، ضمن آرزوی انجام مطالعات و نظریه پردازی های مذکور ، توسط سروران صاحب نظر و اهل پژوهشمان ، در حدی که بتوان بر پایه آنها پدیده های موجود و روندهای در جریان را با توجه به شرایط عینی ای که در آن قرار دارند خصلت یابی (کارکنزیه) نمود . سعی خواهد شد ، تحولات جاری مربوط به شکل گیری و شکل بندی های استقرار فضائی جمعیت ، امکانات و فعالیت ها را هم بگونه ای مشخص و مستند تبیین نموده و آنها را مورد بررسی و شناسائی قرار دهیم .

معتقدیم با پیگیری چنین هدفی و برخورداری از راهنمایی های سروران صاحب نظر و نقد مداوم آنچه که مطرح میگردد ، البته بلطف اهل پژوهش ، بتدریج تقلید کلیشه ای الگوها و برداشت های وارداتی رایج در این زمینه را رها نموده و سیاست گذاری ، برنامه ریزی و تهیه طرحهایی جهت هدایت تحولات بخش شهری (نظیر طرحهای شهری) ضرورتاً مبتنی بر چنین تبیین های واقع گرائی ، انجام شوند . تا اینکه بجای تکرار خواسته های کلیشه ای ، برنامه ریزی در خدمت برآورده شدن مطالبات برهم انباشته شده مردم ، قرار گیرند .

همانگونه که بکرات در این سایت یادآوری نموده ایم ، هنگام توجه به این مقولات دو رویکرد مهم را همواره در نظر داریم : یکی نگرشی که در این زمینه به آن توجه داشته و به آن استناد مینمائیم ، یعنی برداشتها و وپیش فرضهای نظری ای که بر پایه آنها به این مقولات مینگریم . دیگری توجه به برداشت

هائی که در سطح جامعه در رابطه با این پدیده ها رایج شده است . در مورد نخست برخی از برداشت هایمان البته باپوزش مجدد از تکرارها عبارتند از :

--- مقوله شهری ، سیاست گذاری و برنامه ریزیهای مربوط به هدایت توسعه شهری ، رفع یا تعدیل مشکلاتی که در بخش شهری پیش رو است را همواره بصورت يك « روند اجتماعي » ، تا فرضاً مقوله اي علمی ، فني ، مهندسي ، در نظر داریم .

--- به جهت وابستگی و ارتباط وسیع این مقولات با تصمیم گیری های سیاسی و اتخاذ سیاستهای مختلف ، برنامه ریزیهای مذکور همواره بصورت مقوله ای که ماهیت سیاسی دارد ، مورد نظر خواهند بود . توجه به دونگته فوق گذشته از اینکه خصلت واقعی مقولات مورد بحث را لحاظ میدارد ، سیاست گذاری و انتخاب الگوهای مربوطه را بعنوان حاصل پژوهشهای پیش گفته ، در نظر خواهد داشت . بنابراین : نخست پژوهشهای همه جانبه درباره روند های در جریان و ویژگیهای مشروط کننده ساختاری شان انجام شده ، سپس الگوها یا الگوهای لازم حتی متدولوژی کار حاصل چنین مطالعات ساختاری تاریخی خواهند بود . در اینصورت است اولاً " بگونه ای منطقی از کلیشه الگوهای وارداتی دوری جسته ، ثانياً " شاهد برخورد های سطحی نگری که الگوهای وارداتی را بصورت آخرین دست آورد علمی!؟ و مانند آن معرفی میکنند ، نخواهیم بود .

--- تحقق موفقیت آمیز برنامه ریزیهای مذکور علاوه بر لزوم فراهم بودن شرایط و امکانات مربوطه ، در گرو شناسایی همه جانبه متغیرهای ساختاری روند توسعه که بصورت عوامل مشروط کننده ، توفیق برنامه ها عمل می کنند ، میباشد .

بنابراین ، آنچه در این کوشش بیشتر مورد نظر و مقدم بوده ، خصلت یابی روند های در جریان در ابعاد ، مشخصاً : اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و فیزیکی- فضائی - محیطی انهم با تمرکز و تأمل در خصلت یابی روند تاریخی شان ، است .

---- از انجائی که (البته بنظر این سایت) سیاست گذاری و برنامه ریزی هائی که در این زمینه در جریان است ، اغلب در « تقابل » با روند های جاری قرار دارند ، که این خود علت اصلی ناکامی آنهاست .

دوری جستن از تقابل و کوشش در «تعامل» نقادانه با روند های در جریان ، فقط با پیگیری و رعایت خصلت یابی ها و یا توجه به ویژگیهای ساختاریء روندهای در جریان ، میسر خواهد شد . اکنون اگر فرض، به یکی از ویژگیهای ساختاری اقتصاد کشور، بعنوان مثال : تناسب میان بزرگی اقتصاد و حجم نیروی کار بالقوه در جامعه در شرایط حاضر توجه نمائیم ، در خواهیم یافت : تاهنگامی که توسعه انچنان که باید تحقق نیافته ، یعنی تناسب مطلوبی میان بزرگی اقتصاد و حجم نیروی کار بالقوه برقرار نشود ، همان گونه که بارها در این سایت مطرح نموده ایم ، با تداوم وجود «فوق» ذخیره نیروی کار مواجه خواهیم بود . اکنون بعلت پی آمدها و ویژگیهای این وضعیت - که هم اکنون بیش هشت میلیون نفر را در بخش شهریء جامعه حاشیه نشین کرده - تصور عدم تمرکز در استقرار جمعیت و فعالیت ها واقعا" توهمی بیش نخواهد بود ! این بدان معنی است که عدم تمرکز در شرایط ویژه جامعه ما فقط میتواند حاصل و نتیجه توسعه در ابعاد مختلف پیشگفته باشد و لا غیر . جابجائی و پراکندن سلبی و دستوری فعالیت ها چنانکه امروز در جامعه همواره بر آن تاکید میشود ، گذشته از ساده اندیشی محض ، همواره مشکلات و معضلات دو چندان را موجب شده است . با این وصف : هم اکنون ، با وجود این واقعیت ها ، بجای بکارگیری ء ، توان و امکانات موجود در جهت رفع یا تعدیل این معضلات ساختاری ، سیاستها ، پیشنهادها ی در تقابل ، با روندهایء در جریان ، همچون : جلوگیری از گسترش کلان شهر تهران ، ایجاد حریم برای آن ، ادامه احداث شهرهای جدیدء روی دست مانده ، انتقال پایتخت ، کاهش جمعیت شهر و بسیاری از توهمات دیگر راهمچنان ادامه میدهیم !؟ در نتیجه و عملا" به همین سبب - بعلت هماهنگ نبودن و تعامل برنامه ریزی ها با مشروط کنندگان ساختاری این مرحله از توسعه - به کلیشه کردن الگوهای وارداتی سوق داده میشویم . نکته دوم که انهم بسیار قابل اهمیت میباشد : نحوه نگرش و برداشت رایج در جامعه نسبت به این پدیده هاست . پرسش این است که : مادر بخش شهری کشور در پی چه اهدافی هستیم ؟ و در مقابل برداشت ها و سیاست های رایج چه اهدافی را پی میگیرند ؟ برای یافتن پاسخهای درخور برای این پرسشها ، هنگامی که به سیاست گذاری و پیشنهادها، مطرح شده ، توجه نمائیم ، بنظر میرسد برخی معتقداند آنچه پیش روست بفرض " بی رویه " ، " نادرست " ، " هرج و مرج " ، " بدون برنامه و حساب و کتاب" است . پس باید انها را بر اساس منطق و حساب و کتابی از پیش

تعیین شده ای سازمان داد . بنظر انها در این صورت شاهد معضلات پیش رونخواهیم بود ! و همه چیز بدون درد سرروال اصولی و منطقی خود را طی خواهد کرد. با کمی تامل و دقت میتوان دریافت چنین برداشتی، که بصورت برداشت اصلی و غالب در سطح دست اندرکاران ما رایج است ، بیشتر از طرف کارشناسان ، برنامه ریزان و سرورانی که خود را خبره کار میدانند رایج شده ! اما این برداشت بظاهر منطقی و مستدل بر چه پایه ای استوار است ؟ با کمی تامل میتوان گفت : احتمالاً "بر همان پایه ای که اول طرح جامع را برای تهران آوردند و پس از آنکه به بن بست رسید ، اکنون انرا جامع را هیردی نامیدند !؟" فرضاً اگر به نقد گروه اپوزاز طرح جامع جدید توجه نمائید ، ملاحظه خواهد شد: در عین حال که انتقادشان اصولی و مستدل بنظر میرسد . اما باید دید با چه سمت گیری و بر چه پایه ای میتوان انرا مستدل دانست ؟ در یک کلام ، اپوز میگوید : آنچه کلیشه کرده اید نه با اصل برابر است ، و نه شرایط لازم ، مانند آنچه در وضعیت شهری ای که از آن کلیشه شده وجود دارد را ، فراهم نموده اید ! نقد انها بر این پایه است که : اگر شهرسازی و الگو های مربوطه انرا از ما تقلید میکنند ، پس باید سایر امورتان هم مانند ما باشد ! فی الواقع ، در این مورد صحیح میگویند . اما مسئله این است که ، چرا از انها تقلید میکنیم ؟ که سپس با چنین نقدی مواجه شویم؟! ما با وضعیتی مواجه هستیم که ویژگیها و واقعیات خود را دارد ، بنا بر این ، با توجه همه جانبه به واقعیات پیش رو باید الگوی مورد نظر را شکل داد ، و نه اینکه برنامه ریزی شهری را نخست بصورت امری فنی، کارشناسی و مانند ان تعریف کنیم ، سپس انرا جهان شمول (انیورسال) دانسته ، و بدین ترتیب ، نا خواسته راه را برای کلیشه کردن هموار نمائیم ؟

اکنون ، پرسش این است که با این شیوه که اصل را ، به اصطلاح "علم" شهرسازی و یا برنامه ریزی شهری، که انهم در دوره مشخصی از انکشاف سرمایه داری غرب – در ان جوامع - شکل گرفته و بتدریج در ان شرایط تکامل یافته ، دانسته و سپس انرا بدون چون چرا جهان شمول بدانیم ، به چه نتیجه ای خواهیم رسید؟ آیا بهتر از اینکه با ان مواجه ایم ؟ یعنی مجموعه ای از چه فکر میکرده و چه شد ها؟! رانده شدن جمعیت از تهران را به اصطلاح "سرریز" جمعیتی تعریف میکنیم ، و به استناد این تعبیر کاذب شهر جدید میسازیم ، پس از ساخت ، از ان استقبال نمی شود و روی دست میماند !! پس تکلیف چیست ؟

وقتی میگویند وضعیت مشخص پیش رو "بی رویه" ، " بیش از حد " و غیره است . مبنای این سنجش و نتیجه گیری چیست ؟ معیار و هنجارهایی که در روند تاریخی خاصی شکل گرفته و سپس ما انرا کپی میکنیم ؟ یا اینکه باید این چارچوب سنجشی ، با توجه به همه جوانب وضع موجود و مرحله ویژه تحقق توسعه در جامعه، تدوین شده باشد ؟ اگر ما به همه جوانب وضع موجودمان توجه میگردیم ، که در آن صورت : برنامه ریزی استراتژیک شهری و ورشکسته و مسئله ساز را که مبنای نظری اش برداشت ها و نسخه های نئولیبرالیستی است را تحت عنوان آخرین دست آورد علمی کپی نمیگردیم . مسئله اینجاست که برداشت تکنوکراتیک رایج در کشور، همه چیز را ساده انگاشته و انچنان شیفته الگوهای کلیشه ای است ، که توان دیدن کلیت روندهای در جریان ، ویژگیهای ساختاری و قانونمندی های انرا از دست میدهد .

بنا بر این ، برای اثبات و یا از مومن لزوم تدوین استراتژی هدایت توسعه بخش شهری کشور و کنکاش در اهداف و مشی های ان میباید هر چند به اختصار مروری نسبت به روند تغییر و تحولات معاصر کشور، در ده تا پانزده دهه گذشته داشت . پس از ان ، میتوان کم و بیش ویژگیهای ساختاری روند های در جریان خاصه در مرحله کنونی - گذار از توسعه نیافتگی - را در رابطه با موضوع مورد بحث با دقت بیشتری رصد نمود .

نظری به روند تغییر و تحولات معاصر کشور.

در رابطه با شناسائی و در واقع ریشه یابی روند تغییر و تحولات کشور ، در ده تا پانزده دهه ی گذشته ، همچنین در رابطه با موضوع مورد بحث ، یعنی لزوم تدوین استراتژی هدایت توسعه شهری ، هم خوان و هماهنگ با روند توسعه کنونی و ضرورت های ان ، نخست ، روند تحولات معاصر را به اجمال و در حد شناسائی مشخصه های عمده ان ، مورد توجه قرار میدهیم . توجه ما به این روندها با هدف قضاوت و نتیجه گیری های سیاسی ان ها نخواهد بود ؛ بلکه بیشتر توجه مان به جنبه هایی از روندهای مذکور است که وضعیت بخش شهری و تحولات انرا بگونه ای ویژه مشروط نموده اند . تا اینکه بتوان در این زمینه ، از تعبیرهایی که مبین بخشی از واقعیت هستند ، اما تاثیر تعیین کننده در بوجود آمدن این تحولات

و در نتیجه وضع موجودی که در آن قرار داریم ، ندارند ، دوری جوئیم . در رابطه با وضع موجود وریشه یابی علل ساختاری تاریخی شکل گیری آن ، میتوان گفت : شناسائی و ویژگیهای اصلی روند در جریان و استناد به آنها هر چند ظاهر" به ادله ای چندانی نیاز ندارند و در واقع مورد تائید همگانند . ولی توجه به آنها میباید مبنای هرگونه پژوهش و کنکاشی در زمینه های مشخصی همچون بحث حاضر باشد . حال از آنجا که اغلب پژوهشهای در دسترس و یا پژوهشها و نظریه پردازی هائی که حول تحولات تاریخی دوران معاصر انجام شده اند . معمولاً" توجه شان روی بُعد سیاسی این جریانات متمرکز بوده ، در نتیجه کمتر با پژوهش های مشخص و مستند مربوط به سایر ابعاد اقتصادی ، اجتماعی ، محیطی ، فیزیکی - فضائی و غیره ، که به نظریه پردازی (تئوریزه نمودن) درباره روندهای مذکور انجامیده باشد ، مواجه ایم . ناچار با استناد به تحلیلهای موجود ، در رابطه با تحولات سیاسی دوران معاصر ، حتی الامکان سعی خواهد شد ابعاد اقتصادی و اجتماعی روند های در جریان تان حد که بتوان جوانب مختلف بخش شهری و جامعه را ، در این زمینه ها تبیین نمود ، مورد توجه قرار گیرند . بنابراین ، برای جستجو و شناسائی ویژگیهای مورد بحث میتوان گفت: اگر از زمان حال به گذشته نظری بیاندازیم . رویدادهای عمده دوران معاصر را همچون نقاط عطف روند مذکور و یا آغاز و پایان دوره و معین از هر وضعیت حاکمی ، در نظر بگیریم ، میتوان گفت : اگر به ، وضعیت سیاسی و همچنین اقتصادی ، اجتماعی کنونی ، تنشها و تحولات سی سال گذشته ، انقلاب 57 ، همچنین 15 خرداد 42 ، کودتای 28 مرداد 32 ، قیام 30 تیر 31 ، انقلاب مشروطیت و حتی استبداد رضاخانی ، توجه نموده شرایط وقوع این رویدادها را مورد بررسی قرار دهیم ، ملاحظه خواهد شد : همه ی این رویدادها جزئی از روند تاریخی « پیوسته ای » هستند که مردم ما را در حال مبارزه مداوم ، برای نیل به مطالبات خود ، که نهایتاً" در هائی ارسطه خارجی و استبداد داخلی و تحقق توسعه تجلی میافته ، قرار میداده است . این روند در واقع از سالهای پیش از انقلاب مشروطیت آغاز شده ، عملاً" قدمتی حتی دو بیست ساله دارد . بنا بر این ، باتوجه به تداوم و ویژگی و شکل گاه متفاوت این رویدادها ، باز هم نمیتوان ، این یا آن رویداد را پدیده دیگری پنداشته ، پیوستگی رویدادها را نادیده گرفت . مثلاً" ان را انقلاب و این را توطئه خارجی دانست . یا اینکه پنداشت ، ان یکی اصلاً" انقلاب نبود ، قیام کور بود ! بلوا بود ! و یا ان بخاطر

منافع نفتی بود! و بلاخره بی پایه گوئی هائی از این سنخ . همه این رویدادها جزئی از یک روند اجتماعی، سیاسی، تاریخیء مشخص اند که در این بیش از یکصد ، حتی دویست سال گذشته ادامه داشته و البته تغییر و تحول نیز یافته اند . ولی نیروی محرکه و نهایتاً هدف اصلی آنها با وجود تحول و تکامل ، یکی بوده است . منتها ، به همین سبب - بعلت تغییر و تحولات ساختاری طی دوران مورد بحث - در هر مقطع تاریخی گرایش اجتماعی سیاسی عقیدتی ء مشخصی در آن دست بالا را داشته است . در انقلاب مشروطیت با توجه به شرایط داخلی و خارجیء آن زمان و درجه توسعه جامعه و بنوعی آغاز جنبش ملیون ضد استعماری ، ترقی و تجدد خواهان ، دست بالا را داشتند. در آن ایام بخاطر شرایط کشور، مطالبات مردم توسط شهرنشینان بسیار قلیل و معدودی نخبگان ، پیشه وران و بازاریان مطرح میشد . طبیعی است در این مطالبات رهائی از سلطه خارجی و استبداد متکی به آن هدف اصلی باشد . اما ما معمولاً این جنبش را ناشی از بیداری و ورود اندیشه های فرنگی در قالب آزادی خواهی به کشور میدانیم . چرا ؟ چون در ظاهر این جنبش حتی بزعم برخی از نخبگان آن زمان فرنگی مآبی و در واقع شبیه آنها شدن، بصورت هدف وانمود میشد. اما هر چند نمیتوان این گرایش و تاثیر آنرا انکار کرد ولی نیروی محرکه جنبش را شرایط عینی جامعه ، یعنی فقر نکبت و استیصالی شکل میداد که بوضوح ناشی از سلطه منافع خارجی بود . چون شرایط این دوران در واقع در نتیجه شکست های پی در پی ، تحمیل عهدنامه های ترکمن چای ، گلستان و پاریس، شرایط و احوالی بود که شکست های پیش گفته ، اقتصاد و جامعه ما را بصورت جامعه مستعمراتی در آورده بود ، هر چند بظاهر مستعمره نبودیم ! سلطه از موجودیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ما چیزی باقی نگذاشته بود . چنان اسیر چنگال آن بودیم که جامعه نحیف ورنجور امکان حداقل اظهار وجود را هم نداشت .

در جنبش ملی شدن نفت ، ملی گراها و یا دقیقاً "نیروی سیاسی ایکه بدست آوردن صاحب اختیاری

(سوبرانی) کشور را هدف سیاسی خود قرار داده بود، از سایر جریانات سیاسی پیشی گرفتند . چون

شرایط حاکم بر جامعه و تدوام سلطه عملاً "مستعمراتی علی رقم انقلاب مشروطیت ، بتدریج ضرورت

صاحب اختیاری (سوبرانی) کشور و رهائی از سلطهء بویژه اقتصادی را مطرح مینمود . این شرایط

بوجود آمده را میبایست تا اندازه ای ناشی از ضعف و مشغولیتی، که سلطه گران در چندسال پس از جنگ و

در اثر خرابی های جنگ دوم جهانی، دچار ان شده بودند ، دانست . تا آنجا که سست شدن نیروی سلطه در ان سالها را تقریباً درکل جهان درحاشیه سرمایه داری میتوان شاهد بود . دراین سالها دراکثرجوامع در حاشیه با جنبش های خواهان صاحب اختیاری « سوبرانی» و خود مختاری خواهی مواجه هستیم . هرچند که این جنبش ها گاه با رهائی از سلطه مستقیم استعمارگران ، در قالب نیل به استقلال همراه بود . دران سالها یعنی پس از اتمام جنگ دوم تا اواخر دهه های 50 و 60 میلادی درسراسرجهان تحت سلطه با جنبشهای استقلال طلبانه و رهائی بخش مواجه ایم . از ان جمله : جنبش استقلال طلبانه حتاوی و سوکارنو دراندونزی ، گاندی ونهرو درهند ، مائو وچوان لای درچین ، چندسالی بعد : نجیب وناصر در مصر ، شوکروالقوتلی در سوریه ، سکوتره ، نکرومه ولومومبا درافریقا ، خوان پرون درارژانتین ، جتولیوورگاس دربرزیل ، کاسترو در کوبا وبسیاری از جنبش های استقلال طلبانه وسُوبرانیست ، دراغلب کشورهای پیرامونی وتحت سلطه را میتوان نام برد .

در کشور ما هم همانند سایر جوامع تحت سلطه ، با توجه به تجربه دهه های بعد از مشروطیت مطالبات جنبش بتدریج بسیار عمیق تر شده واینبارحتی نخبگان تحت تاثیر فرنگ غرب هم دریافتند که آنچه فاقد آنیم هم شکلی با فرنگ غرب نیست . بلکه نیل به صاحب اختیاری (سوبرانی) است . ودراین صورت است که ساختارمناسبات سلطه ، عملاً"مبتنی برمرده ریگء اقتصاد مستعمراتی- که تا زمان حاضر همچنان ادامه دارد - را میتوان درهم شکسته وزمینه را برای ازاد سازی وپویائی نیروهای خلاق جامعه فراهم آورد .

اما درانقلاب 57 بااینکه مطالبات مردم دنباله مطالبات سرکوب شده جنبش ملی وسوبرانی خواه قبل از کودتای 32 بود ، شرایط بگونه ای در 25 سال پس ازسر کوب سال 32 شکل گرفته بود که ، رهبری روحانیت با حمایت وسیع توده های مردم - که رهبری شان درعمل ودرواقع حین انقلاب شکل گرفت - توانستند دست بالا را پیدا کنند . بنابر این ، دراین مرحله آنچه باید بدقت مورد توجه قرار گرفته وخصلت یابی شود ، تحولاتی است که طی 25 سال پس از سال 32 درکشور و همچنین درجوامع پیرامون سرمایه داری بوقوع پیوسته است .

--- اما ، مطالبات این حرکت بیش از یکصد ساله همواره ، بطور مشخص وبصورت غیر قابل انکار در قالب دو هدف عمده « استقلال» خواهی ویا رهائی از سلطه خارجی ، حصول صاحب اختیاری (سوبرانی) ملی و « آزادی» خواهی ویا از میان بردن استبداد داخلی ، که هر دو در نهایت ویا دست اخر دوروی یک سکه اند ، مطرح شده اند.

--- در مراحل آغازین ، فرضاً" در مشروطیت وحتى در جنبش ملی شدن نفت ، اهداف این جنبش بیشتر معطوف به استقلال طلبی ومبارزه با سلطه استعماری بوده ، کسب حقوق مدنی ، سیاسی واجتماعیء شهروندان در پی استقلال طلبی مطرح میشده است .

--- بنابر این میتوان گفت : تا زمان جنبش ملی شدن صنعت نفت هدف ء استقلال طلبی ، رهائی از سلطه استعماری وصاحب اختیاری ملی، عمده تر بوده است .

--- از سالهای بعد از کودتای 28 مرداد 32 بعلت شتاب گرفتن تغییر وتحولات جامعه ، همچون : افزایش سریع ترجمعیت ، تحرک وجابجائی وسیع ان ، آغاز دیگرگونیهای، همچون : فروپاشی نسبی بخش روستائی ، گسترش شهرنشینی وسایر تغییر وتحولات داخلی وخارجی ، باشرايط کمی وکیفی کاملاً متفاوتی مواجه شدیم . در نتیجه ظهورء کمبودها ومعضلات وسیع ویا به بیان دیگر برملا شدن عقب ماندگی وتوسعه نیافتگی ء عمیق جامعه در همه ی زمینه ها ی اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و فیزیکی- فضائی بود که ، ضرورت از میان برداشتن ویا تعدیل کاستی ها ئی که روزبروز برحجم شان افزوده میشد در سطح افکار عمومی اشاعه میافت . در نتیجه این تغییر وتحولات مطالبات آزادی خواهانه شکل ومحتوای جدید میافتند . بدین ترتیب ، از این پس مطالبات آزادی خواهانه ورهائی از استبداد نیز با استقلال طلبی ورهائی از سلطه خارجی همطراز شده ، بسرعت رو بفزونی نهاد. مطالبات مذکور « نیروی محرکه» اصلیء خود را در واقع از دشواری ها ونارسائی های روزافزون زندگی روزمره میگرفتند . مشکلات ونارسائی های که «عمدتاً» خاص جوامع پیرامونی هستند که ، وضعیت کلی شان امروزه ، حالتی حاد وبسیار اضطراری بخود گرفته است . اضطرارمورد نظر در همه این کشورها یکسان نیست در برخی ویا در اکثر آنها در عین

نایابداری ، وضعیتشان فعلا" شکل ایستا و در حال اضطراب حزن انگیز و ظاهرا" بدون چاره و نومید کننده
بخودگرفته است . اما در برخی از این کشورها همچون کشور ما انهم بدلائیل مشخص ساختاری تاریخی با
وضع پرتلاطم و بسیار پویائی مواجه است ! چرا ؟ برای یافتن پاسخی قابل قبول میبایست نخست مشکلات
پیش رورا فهرست گونه مطرح و سپس ویژگی آنها را جستجو نمود . برخی از این معضلات اجتماعی
عبارت از : بیکاری ، انهم باوجود حجم عظیمی از «فوق ذخیره» نیروی کار ، بصورت بیکاری پنهان
واشکار ، اشتغال کاذب و خودگردان ، که وضعیت اشتغال در جامعه را بصورت غیرمتعارف و در وضعیت
اضطراب قرار میدهد . گرانیء مداوم در مقابل تداوم فقر تهیدستی وافت درآمد اکثریت جامعه ، قطبی شدن
و بحاشیه رانده شدن اکثریت عظیم جامعه و بلاخره مشکلات و گرفتاریهای دیگری که بعلت تداوم این
وضعیت ، در عمل همه مردم با آن مواجه اند . عدم امکان مشارکت مردم در تصمیم گیریها ، فقدان حقوق
مدنی و سیاسی اکثریت جامعه که در عمل علت اصلی بوجود آمدن ونهایتا" گسترش روز افزون مشکلات
پیش رو است . بلاخره مشکلات و معضلات و نابسامانی های متنوعی که خصلت همه گیر دارند ، یعنی
کلیه طبقات ولایه های اجتماعی را در تنگنا قرار میدهند . بهین سبب طبیعی است که ، واکنش در مقابل آنهم ،
به همه ی لایه ها و طبقات اجتماعی نیاز داشته باشد . بنابراین واکنش در مقابل آن ، و در واقع جنبش اجتماعی
که در اثر این واکنش جمعی شکل میگیرد ، همه گیر بوده ، در نتیجه ماهیتا" خصلتی « کثیرالطبقه » مییابد .
یعنی مطالبات مردم همگانی بوده و مشخصا بصورت طبقاتی ظاهر نمی شوند ! هر چند میتوان ریشه های
طبقاتی انرا بوضوح مشاهده نمود . تضاد طبقاتی ناشی از فوق بهره کشی و یا عملا" استیصال طبقه کارگر
و در سطح وسیع تری کل نیروی کار در عمق این جنبش است . ولی بعلت عدم ثبات و وضعیت غیرمتعارفی
که هرج و مرج ناشی از مشکلات روبه افزایش ، که عمدتا" نتیجه ویژگیهای ساختاری اقتصادی – اجتماعی
معاصر ، یا آنچه بگونه ای نسبتا خاص در مقایسه با سایر کشورهای توسعه نیافته در جامعه ما از رژیم
سابق تاکنون شکل گرفته ، نه طبقه کارگر و نه طبقه اسما" سرمایه دار و در سطح وسیع تری ، بورژوازی
جامعه فرصت اینکه مطالبات و گرایشهای طبقاتی خود را در پروسه تولید اجتماعی « قائم به خود» یک
پارچه و سازمان یافته تر مطرح گردانند را بدست نمی آورند . بدین ترتیب در چنین وضعیتی مشکلاتی

مانند: بیکاری، گرانی، وابستگی اقتصادی، مشکل مسکن، رفاه عمومی، امنیت اجتماعی و بلاخره آزادی های سیاسی ویا حتی مشکلاتی چون ترافیک شهری و بلاخره کمبودهای وسیع در محیط زندگی روز مره، هرچند در نهایت زیانش عمدتا بر طبقه کارگر وسایر اقشار حقوق بگیرتحمیل میشود، اما به سبب علل پیش گفته، فعلا"در قالب مطالبات جمعی(کل جامعه) مطرح میگردد.

کمبودها ومشکلات، نخست بصورت نارضایتی «همگانی»، همه ی لایه ها وطبقات جامعه را دچار تنگنا نموده، وبه همین سبب بصورت همگانی کثیرالطبقه ویا دغدغه همه ظاهر میشود.

دراثرمشکلات وکمبودها ونابسامانی های پیش رو، ناکامی ونا کارامدی حکومت سابق ودستگاه اجرایی فاسد ان، جهت رفع ویا تعدیل کمبود ومعضلات مذکور، هرزمان بیشتر ضرورت مشارکت مردم در امر تصمیم گیری احساس میشد. یعنی وضع بعضا"چنان برهمگان تنگ میشد که بی تفاوتها هم به ستوه آمده به جمع معترضین می پیوستند. ضرورت مورد بحث درنهایت شکل سیاسی بخود گرفته، بصورت مطالبات مشخص تر مردم یعنی: کسب حقوق مدنی، سیاسی واجتماعی شان در قالب آزادی خواهی، صاحب اختیاری وحق تعیین سرنوشت خود، مطرح میگردد.

تا اینجا، شرایط بوجود آمده افزایش معضلات وعدم توانائی رژیم سابق به پاسخگوئی به ان کم وبیش شبیه وضعیتی است که سایرکشورهای توسعه نیافته وتحت سلطه هم، در ان سالها، حتی درشرایط کنونی نیز با ان مواجه اند. اما درمیان همه این جوامع وضع کشورما تاحدی استثنائی بوده وهست. هرچند که بهرحال وضعیت هیچ یک ازجوامع تحت سلطه نیز کاملا" شبیه به یکدیگر نبوده است.

استثناها ویا تفاوت های ساختاری ما با سایر تحت سلطه ها.

انقلاب مشروطیت ایران دردورانی بوقوع پیوست که نیروی حاکم درجامعه از اقلیتی متشکل از فنودالهای بتدریج رو به زوال وتحلیل، تجاروصاحب منصبان کشوری ولشکری تشکیل میشد. این الیگارشوی در شرایطی حاکم برسرنوشت کشور بود: که کشورایران در اثرشکست های پی در پی وتحمیل عهدنامه های ترکمن چای وگلستان وپیمانهای لندن وپاریس، بکلی توانائی وبنیه اقتصادی-تولیدی خود را دست داده بود

، در نتیجه این وضعیت تاسف بار طبقات اجتماعی که در روند تولید جامعه نقش داشتند در پی این شکست ها در واقع در هم کوبیده شدنهای ساختاری، دقیقاً در مرحله و یا مرحله ای که روند توسعه در حال تکوین مراحل اولیه بودند، دچار هرج و مرج و ازدست دادن توان سازماندهی و نقش آفرینی خود شدند. وضعیت بگونه ای دچار ضعف و تحلیل ساختاری شد که، حتی در مقایسه با سایر کشورهای سرمایه داری پیرامونی هم قد و قواره با کشور ما، به علل ساختاری - تاریخی، روبرو و عقب مانده تر بود. در اقتصادهای مستعمراتی سابق، نوعی طبقه بورژوازی و یا سرمایه دار (حال هر چند توسعه نیافته) محلی یا صاحبان قدرت و سرمایه ای که تولید کننده مواد اولیه صادراتی - زمین داران و یا گردانندگان اقتصاد مستعمراتی (در امریکای لاتین اقتصاد کشت، پلانتاسیون) - بودند، شکل گرفت. این سرمایه داران به سبب ارتباط شان با بازار جهانی هر چند فعالیتشان نخست مبتنی بر برده داری و سپس فوق بهره کشی از نیروی کار بود، ولی با همه اینها، قادر به انباشت سرمایه نسبتاً قابل ملاحظه ای بودند. فرضاً در امریکای لاتین، مازاد انباشت اقتصاد کشت با انتقال به شهر زمینه رونق اقتصاد شهری و امکان گسترش واردات کالاهای مصرفی - که عمدتاً در کشورهای وارد کننده مواد اولیه تولید میشدند - را فراهم آورد. پس از بسط واردات و گسترش نسبی کالاهای مصرفی و تداوم انتقال انباشت اقتصاد کشت، زمینه برای تحقق روند توسعه صنعت مبتنی بر صنایع جایگزین واردات فراهم شد. بنابراین توسعه صنعتی ای که بعد ها بنام «روند صنعتی شدن مبتنی بر جایگزین واردات» معروف شد، روندی مبتنی بر انتخاب و یا سیاست خاصی نبود، بلکه با توجه به شرایط ساختاری - تاریخی مشخصی، این جوامع بدان سوق داده شدند.

اما در مقابل در کشور ما دران دوران (دهه بیست و سی میلادی به بعد) اساساً به علت تداوم روند روبرو و پیش گفته، چنین سرمایه داری و یا تولید اقتصادی - حال با وجود مناسبات تولید مبتنی بر فوق بهره کشی نظیر اقتصادهای کشت - که مازاد نسبتاً قابل ملاحظه ای حاصل فعالیت تولیدی اش باشد، حتی در حداقل ان هم امکان وجود نداشت! چون در واقع از ایران پس از عهدنامه ها و سلطه عمیق قدرتهای استعماری روس و انگلیس جز پوست و استخوان انهم در چنگال نفوذ سلطه گران چیزی باقی نمانده بود!

به همین سبب با روبه زوال رفتن نیروهای از نظر اقتصادی فعال در الیگارشی حاکم طبقه سرمایه دار محلی

فعال ، حتی بصورت عقب افتاده ونیم بند انهم ، شکل نگرفت ! بهمین سبب ما روند احداث صنایع جایگزین واردات را (هنگامی که در امد حاصله از نفت قادر به ایفای نقش انباشت فوق الذکر شد) دست کم سه چهار دهه بعد ، نسبت به فرضاً " لاتین امریکائی ها ، شروع کردیم ! چون الیگارشسی حاکم وبازار محلی امکانات مالی لازم را تا ان هنگام نداشت ! سالهای دهه های اولیه سده خورشیدی کنونی تا اواخر دهه سی را بیاد بیاوریم : تداوم فقرعمومی ، بازار داخلی بسیار محدود وعقب مانده ، کمبود امکانات بحدی بود که ، گاه دستگاه دولتی قادر به پرداخت حقوق ماهانه کارمندان خود نبود .

اکنون از این سالها به بعد (سالهای میانی دهه سی خورشیدی) با تبعیت از نسخه های خط دهنده سلطه گران خارجی ومنافع رژیم حاکم بکمک نخست استقراض وسپس بتدریج درآمدهای حاصله ازصادرات نفت ، تغییر وتحولات اقتصادی ، اجتماعی ، امنیتی ء کم وبیش ویژه ای درکشوربوقوع پیوست که بدون توجه همه جانبه وخصلت یابی جز به جزو ویژگی های ان مشکل بتوان پاسخ بسیاری از پرسشها را دریافت.

ادامه در بخش دوم

اردیبهشت 1389 مهدی کاظمی بیدهدی